

بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر معاصر

دکتر مهیار غنوی مقدم

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیئت مدیره پژوهشگاه

و مریم ساساتی

مدرس دانشگاه علوم پزشکی - مشهد

چکیده

اسطوره‌ها که در اصل رؤیای جمعی و قومی انسان‌ها هستند از خلاقیت‌های قومی سرچشمه گرفته‌اند. شعر نیز برخاسته از نهان آدمی و به نوعی، بیانگر رؤیای جمعی یک قوم است. شعر و اسطوره در رؤیای شخصی و جمعی و کهن الگوها یکسان هستند. رؤیاهایی در محدوده‌ای خاص، که در فرهنگ هر جامعه دیده می‌شوند. حضور حماسه‌ها و پیوند تنگاتنگ آنها با اسطوره‌ها، نشان آرمان‌خواهی جامعه‌ای است که اسطوره را آیین و بازتاب رؤیاهایش قرار داده است.

«بازآفرینی اسطوره‌ها» در شعر، زیباترین و هنرمندانه‌ترین کاربرد اسطوره‌پردازی است. با بازآفرینی اسطوره‌ها، جهان اساطیری جولانگاه تخیل و آفرینش شاعر و نویسنده اسطوره‌پرداز می‌شود تا گذشته و حال را پیوند دهد و از این راه دریافت‌ها و استنباط‌های اجتماعی و سیاسی را به خواننده نشان دهد و بسیاری از نیازهای فرهنگی و هنری انسان امروز را برطرف کند. شاعران پیشین و معاصر، همواره در بازآفرینی اسطوره‌ها توانمند بوده‌اند. آنها عناصر اسطوره‌های مختلف را با هدف دستیابی به عناصر جدید اسطوره‌ای تلفیق کرده و به هم آمیخته‌اند و به کمک اسطوره‌پردازی، اسطوره‌ها را به روزگار خود نزدیک

کرده‌اند. آنان از این راه توانسته‌اند اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود را با بیانی دیگر، بازتابانند.

یکی از رویکردهایی که در آن می‌توان به‌گونه‌ای ژرف و گسترده موضوع بازآفرینی اسطوره‌ها را بررسی و تحلیل و گرایش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شاعران گذشته و معاصر را در آفرینش اسطوره‌ها نقد و ارزیابی کرد، «نقد تطبیقی» است. در این رویکرد، با بیان نمونه‌هایی از بازآفرینی اسطوره‌ها، در شعر برخی از شاعران معاصر و مقایسه آنها با شاعران گذشته، می‌توان کارکردهای اسطوره در جهان سنتی گذشته و جهان معاصر و نقش اسطوره‌ها در نشان دادن آرمان‌خواهی‌های انسان گذشته و معاصر را بررسی کرد. در چنین پژوهشی حتی روی آوردن شاعران معاصر به بازآفرینی اسطوره‌ای و گرایش به بهره‌گرفتن از عناصر حماسی و اسطوره‌ای در مقطع زمانی واحد نیز می‌تواند بسیار آموزنده باشد.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، نقد و تحلیل تطبیقی اسطوره‌ها، ادبیات تطبیقی، شاعران اسطوره‌پرداز معاصر.

باز شناخت اسطوره

شاید نتوان تعریف دقیق و روشنی از اسطوره به‌دست داد. در باور عامه مردم، اسطوره با افسانه، قصه، چیزهای خیالی و غیرواقعی، داستان‌های کهن حماسی، داستان‌های عامیانه و تاریخ و دین پیوند خورده است.

اسطوره با جهان مینوی، آسمانی، فراسوی جهان مادی، غیرملموس و آن جهانی در پیوند است. «اسطوره، نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت هر چیز، رخ داده است. به‌بیانی دیگر، اسطوره همیشه متضمن روایت یک «خلقت» است؛ یعنی به ما می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده، موجود شده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره فقط از چیزی که واقعاً روی داده و به تمامی پدیدار شده سخن می‌گوید» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۵-۱۴).

دنیای اسطوره، دنیای ماورای طبیعی و فراواقعی است که ریشه در واقعیت دارد و

برگرفته از جهان عینی است؛ هرچند خارج از واقعیت، شکلی تمثیلی و نمادین پیدا کرده است تا به این ترتیب بیانگر حقیقت باشد. شکل نمادین واقعیت همان است که در کتاب‌های مقدس دیده می‌شود. کتاب‌های عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل) و حتی قرآن، به زبان رمزی و تمثیلی هستند که در آنها حقایق تاریخی، بعد اساطیری و رمزی دارند و به حقایقی ازلی - ابدی تبدیل شده‌اند.

رویدادهای اسطوره‌ای، همانند داستان واقعی پنداشته می‌شوند، چراکه زیربنای اصلی اسطوره‌ها، پدیده‌های واقعی هستند. با آنکه اسطوره، روایت‌کننده رویدادهای تاریخی به‌شمار می‌رود، مبنای ارزش‌گذاری اسطوره، صحت و درستی تاریخی آن نیست، بلکه آنچه اسطوره را ارزشمند می‌کند درون‌مایه تقدس‌گرایی، مافوق طبیعت‌پردازی و مضمون آفرینی، ماورای واقعیتی است که با جهان‌نگری انسان درمورد خود، جهان پیرامون و آفریدگار خود در هم می‌آمیزد.

از دیدگاهی، اسطوره، تاریخ نخستین ملتی است با هویت ملی و اصیل خاص خود. این هویت، با فرهنگ آن ملت در پیوند بوده و از این رو «اسطوره و آیین در جامعه ابتدایی، عبارت است از فرهنگ آن جامعه، چون هیچ امر فکری و رفتاری نبود که از درون این مجموعه، خارج باشد. تمام عمل زندگی و اندیشه انسان در این مجموعه اسطوره و آیین جای می‌گرفت» (بهار، ۱۳۷۳: ۱۹۶).

از نظر دکتر عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۶۹: ۴۰۴)، اسطوره، قصه گونه‌ای است که طی توالی نسل‌های انسان در افواه نقل می‌شود و منشأی پدیده‌های طبیعت و نیز آیین‌ها و عقاید موروث را، به نحوی غالباً ساده‌لوحانه تبیین می‌کند. اسطوره به نقش نیروهای ماورای طبیعت در امور طبیعی و انسانی و عوامل پیدایش دگرگونی‌ها در زندگی انسان و طبیعت اشاره می‌کند. این نوع قصه‌ها چون در حد فهم و استنباط عامه مردم است، از جهتی قصه عامیانه به‌شمار می‌رود. اما هر قصه عامیانه‌ای، اسطوره نیست، چراکه اسطوره، قصه‌ای مربوط به تبیین واقعیت‌های طبیعی از راه پیوند توهم‌آمیز بین آنها با نیروهای مافوق طبیعی است. از دریچه‌ای دیگر، اسطوره، داستانی است بی‌نام و نشان که

بیانگر عقاید بدوی بوده و به تفسیر جهان طبیعی می‌پردازد. اسطوره، بازتاب نمادین ارزش‌های جمعی یک ملت و بیان مشترک و بیشتر غریزی واقعیت است (گورین، ۱۳۷۰: ۳۲۵)

بر این اساس، از دریچه‌های گوناگون، تعریف‌های گوناگونی می‌توان از اسطوره به دست داد، تعریفی که مورد پذیرش تمامی پژوهشگران اسطوره‌شناس باشد و تمامی انواع اسطوره و کارکردهای آن در همهٔ جامعه‌های سنتی و کهن انسانی و زندگی معاصر را دربر گیرد. این گوناگونی در تعریف اسطوره از یک سو به سبب گستردگی معنای اسطوره و مصداق‌های فراوان آن است و از سوی دیگر به این دلیل است که اسطوره‌شناسان، با توجه به گرایش‌ها و رویکردهای گوناگون انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، باورشناسی، ساختارگرایی و...، اسطوره و کارکردهای گوناگون آن را تعریف کرده‌اند که در این میان، تعریف میرچا الیاده، اسطوره‌شناس بزرگ و برجستهٔ رومانیایی - که بیشتر گفته شد - جامع‌تر و دقیق‌تر به نظر می‌رسد. به هر روی، بر پایهٔ این تعریف‌ها، ویژگی‌هایی را می‌توان برای اسطوره برشمرد:

۱. اسطوره، روایت موجوداتی فوق‌طبیعی و غیرعادی است؛
۲. از آنجا که اسطوره با موجودات فراطبیعی در پیوند است، قدسی و مینوی است؛
۳. اسطوره در پیوند با آفرینش و تکوین جهان هستی است و همیشه دربارهٔ پدیدآمدن و شکل‌گیری جهان هستی سخن می‌گوید؛
۴. اسطوره با تاریخ قدسی و مینوی و باورهای راستین انسان‌های پیش از تاریخ در پیوند است؛
۵. شناخت اسطوره به معنای شناخت بنیان‌های هستی‌شناسی است؛
۶. درون‌مایه‌های اسطوره‌ها، جنبهٔ نمادین و سمبلیک دارد و حتی در عرصهٔ گیتیایی هم مینوی و فراطبیعی است؛
۷. اسطوره‌ها همیشه زنده و پایدار و ماندگار هستند؛
۸. اسطوره‌ها با آیین‌ها و باورهای پرستشی و آداب و رسوم باورشناسی انسان‌ها در

پیوند هستند و چهره شفاهی این آیین‌ها شمرده می‌شوند؛

۹. صورت نوعی یا کهن الگو، ریشه مشترک تمامی اسطوره‌ها به‌شمار می‌رود؛

۱۰. ناخودآگاه جمعی، سرچشمه همه این صور نوعی و کهن‌الگوها است.

بازآفرینی اسطوره‌ها در ادبیات

توجه به پیوند بین اسطوره و ادبیات، به‌ویژه شعر در میان منتقدان و نظریه‌پردازان جدید کم و بیش دیده می‌شود، به‌گونه‌ای که نور تروپ فرای، اسطوره را با ادبیات یکی می‌داند و معتقد بود که اسطوره «یکی از اصول ساختاری و سازمان‌دهنده قالب ادبی است و یک صورت مثالی، عنصر اساسی تجربه ادبی فرد است» (گورین، ۱۳۷۰: ۱۸۰).

فرای بر این باور بود که اسطوره‌ها، نموداری هستند از آنچه که ادبیات به‌عنوان یک کلیت دربر دارد. او ادبیات را به‌طور کامل برآمده از اسطوره می‌داند و معتقد بود انسان اولیه، خدایانی می‌ساخت تا عقاید و باورهای خود را بر دنیای خارج منعکس کند و همین باورها بعدها به‌صورت استعاره‌هایی در ادبیات تجلی یافتند. چنین شد که در عرصه‌ای به نام ادبیات «باد صبا پیام‌آور می‌شود» و «ابر می‌خندد».

آنان که به پیوند گسترده اسطوره و ادبیات توجه کرده‌اند، بر این باور هستند که شعر از مقوله اسطوره است و از همان دنیایی سرچشمه می‌گیرد که اسطوره از آن زاده می‌شود و بین شعر و اسطوره، پیوند و همسانی وجود دارد. اگر از جنبه‌های اغراق‌آمیز اسطوره‌گرایان بگذریم، اسطوره در شعر، موجب باروری واژه‌ها می‌شود، به‌گونه‌ای که واژه‌ها می‌توانند جنبه‌های گسترده رازناکی اسطوره‌ها، آیین‌ها و باورهای اسطوره‌ای را بازتابانند.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های پیونددهنده شعر و اسطوره، ویژگی شاعرانه بودن اسطوره‌ها است؛ چراکه آفرینش شعر و اسطوره، عمدتاً مدیون نیروی تخیل هنرمندانه آفریننده شعر و اسطوره است. زمینه روایی و داستان‌وارگی شعر و اسطوره، از دیگر جنبه‌های پیوند این دو است، چراکه شعر و اسطوره با بهره‌گرفتن از زبانی نمادین می‌توانند با مخاطب خود ارتباط برقرار کنند. همین مسئله زمینه روایی اسطوره‌ها است

که موجب شده است هر اسطوره‌ای در سرشت خود، شکل ادبی یابد و در چارچوب ادبیات جای گیرد. حضور اسطوره در ادبیات به زبانی نمادین نیازمند است، از این رو است که با شناخت زبان نمادین اسطوره می‌توان به معنای واقعی اسطوره‌ها پی برد. در غیر این صورت، اسطوره به داستانی بدوی و پیش‌یافتاده تبدیل می‌شود و جنبهٔ مینوی و قدسی بودن خود را از دست می‌دهد.

اما یکی از زیباترین و هنرمندانه‌ترین کاربردهای اسطوره‌ای در شعر، «بازآفرینی اسطوره»ها است. در بازآفرینی اسطوره‌ها، جهان اساطیری، جولانگاه تخیل و آفرینش شاعر و نویسندهٔ اسطوره‌پرداز می‌شود. در چنین بازآفرینی، هدف، پیوند دادن گذشته به زمان حال و فراهم کردن زمینه‌هایی در عرصهٔ بینش اساطیری است. به این ترتیب، شاعر، گذشته را به اکنون پیوند می‌دهد و از این پیوند، دریافت‌ها و استنباط‌های اجتماعی و سیاسی به خوانندهٔ خود ارائه می‌کند.

عناصری از اسطوره‌های مختلف با یکدیگر تلفیق می‌شوند و اسطوره‌های کهن با اسطوره‌های یهودی، مسیحی و کهن‌الگوها درهم می‌آمیزند. نکتهٔ درخور توجه آن است که شاعران اسطوره‌پرداز با بازآفرینی اسطوره‌های گذشته به گونه‌ای جدید در اسطوره‌های نوین، موجب ماندگاری اسطوره‌های گذشته تا روزگار ما می‌شوند. این انطباق اسطوره‌ها و بازآفرینی آنها می‌تواند اسطوره‌های کهن را با وضعیت فکری و اجتماعی معاصر منطبق کند؛ چه بسا اگر این بازآفرینی‌ها نبود، اسطوره‌ها پس از چند سده از حافظه و یادها زدوده می‌شدند.

در میان شاعران گذشته، فردوسی، حکیم نظامی، خاقانی و حافظ و در میان شاعران معاصر، نیما یوشیج، سهراب سپهری و احمد شاملو همیشه در بازآفرینی اسطوره‌ها توانمند بوده‌اند. این دسته از شاعران، با هدف دست‌یافتن به عناصر جدید اسطوره‌ای، عناصر اسطوره‌ای را تلفیق کرده و عناصری از اسطوره‌های مختلف را درهم آمیخته‌اند. فردوسی در شاهنامه در مورد رستم - جهان‌بهلوان شاهنامه - به بازآفرینی اسطوره‌ای پیرامون شخصیت و پهلوانی‌های رستم دست یازیده است. تلفیق چهرهٔ رستم به عنوان

پهلوانی بزرگ در میان اقوام سکایی، مهاجرت این اقوام از شمال شرق ایران به شرق و نواحی سیستان و آمیخته شدن داستان‌های مربوط به او با اسطوره‌های ایرانی و تبدیل او به پهلوان ملی ایران و استحاله شخصیت تاریخی به چهره‌ای اسطوره‌ای، گوشه‌ای از این بازآفرینی اسطوره‌ای در شاهنامه است. این‌گونه استحاله و اسطوره‌پردازی در مورد قهرمانان داستان‌های بزمی و شعر غنایی از جمله شخصیت‌هایی مانند خسرو، شیرین، فرهاد، لیلی و مجنون حکیم نظامی و تبدیل شدن آنان به اسطوره‌های عاشقانه نیز دیده می‌شود. این نکته نیز شایان ذکر است که شاعران کلاسیک، کمتر در پی انطباق اسطوره‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای با رویدادهای سیاسی و اجتماعی روزگار خود بوده‌اند، در حالی که چنین بازآفرینی اسطوره‌ای و انطباق اسطوره‌ها با مسائل سیاسی و اجتماعی در شعر نو بسیار چشمگیر است.

در دوره معاصر، حتی سنتی‌ترین شاعران نیز کوشیده‌اند با بهره‌گیری از اسطوره‌پردازی و بازآفرینی عناصر اسطوره‌ای، این عناصر را به روزگار خود نزدیک کنند و با انطباق‌های اسطوره‌ای با هدف بازتاباندن روزگار خود به یاری اسطوره‌های گذشته برخیزند. در این میان نیما یوشیج از نخستین شاعرانی بود که در شعرهای «مرغ آمین» و «ققنوس»، به بازآفرینی اسطوره‌ای دست زد. نیما در این بازآفرینی‌ها، با بهره‌گیری از اسطوره‌های گذشته به آفرینش دوباره آنها در بافت معاصر سیاسی و اجتماعی دست می‌یازد و اسطوره‌های گذشته را به آینه‌ای تبدیل می‌کند که زمان خود را در آنها بیابد:

ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان

آواره ماند از وزش بادهای سرد،

بر شاخ خیزران،

بنشسته است فرد،

بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان

او ناله‌های گمشده ترکیب می‌کند

از رشته‌های پاره صدها صدای دور

در ابرهای مثل خطی تیره روی کوه
دیوار یک بنای خیالی
می‌سازد...

سهراب سپهری، بیش از هر شاعر دیگری توانسته است اسطوره ملت‌های گوناگون را
در پافت‌های گوناگون شعری درآمیزد و با تلفیق‌های اسطوره‌ای به بازآفرینی عناصر
جدید اسطوره‌ای نایل آید. سهراب سپهری به این ترتیب در جست‌وجوی آن هویت
از دست‌رفته خوش گذشته و آن بهشت از کف داده برمی‌آید و به آن دوران اساطیری کهن،
اگر نه در واقعیت، دست‌کم برای لحظاتی در خواب و رؤیا باز می‌گردد:

قایقی خواهم ساخت
خواهم انداخت به آب
دور خواهم شد از این خاک غریب...
دور باید شد دور
مرد آن شهر، اساطیر نداشت...
همچنان خواهم راند
پشت دریاها شهری است
که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است...
خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود
و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد

□□□

خانه دوست کجاست؟
در فلق بود که پرسید سوار
آسمان مکنی کرد
رهگذر شاخه دوری که به لب داشته به تاریکی شب‌ها بخشید...
پای فواره جاوید اساطیر زمان می‌مانی

و تو را ترسی شفاف فرا می‌گیرد

در صمیمیت سیال فضا، خش خشی می‌شنوی

کودکی می‌بینی...

و از او می‌پرسی

خانهٔ دوست کجاست؟

به اعتقاد بیشتر شاعران معاصر، معنا دارای چنان اهمیتی است که در راستای به‌کارگیری اسطوره‌ها، نظر اصلی شاعر حفظ و بیان همان معنا و مفهوم مورد نظرش است؛ برای نمونه، شاملو آرمان هنر را چیزی جز تعالی بشر نمی‌داند. او با بهره‌گیری از اسطوره‌های شناخته‌شده یا خودساخته، باز هم مفهوم بشری اسطوره‌ها را در نظر داشته است. مفاهیم عشق، حماسه و مبارزه به شیوه‌هایی در اشعارش، کاملاً مشهود و آشکار است. در دو مجموعهٔ آیدا در آینه و آیداء، درخت، خنجر و خاطره این مفهوم تجلی خاص دارد.

بررسی تطبیقی - مقابله‌ای ادبیات اسطوره‌ای در شعر معاصر فارسی

اسطوره در شعر معاصر ایران همانند شعر سنتی، عرصه‌ای خاص از آرمان‌ها، رؤیاهای و واقعیت‌ها را دربر می‌گیرد و به گستردگی در فرهنگ ایرانی معاصر بازتاب می‌یابد. با وجود تفاوت‌هایی میان اسطوره‌های جامعهٔ گذشته و معاصر ایران، اهداف روی آوردن شاعران ایرانی به اسطوره‌ها و ماهیت و سرشت اسطوره‌ها یکسان است. اسطوره در شعر معاصر، بازتابندهٔ آرمان‌های شاعر ایرانی آگاه و روشنفکر است که در آن، آرزوها و رؤیاهای خود را می‌بیند.

تفاوت نگاه شاعر امروز به اسطوره با نگاه شاعران پیشین، بیشتر در مصداق‌ها و تعبیرها است. شاعر پیشین، عشق را در اسطورهٔ لیلی و مجنون و بیژن و منیژه می‌یابد، اما شاعر معاصر به گونه‌ای دیگر، بدون آنکه از مفهوم عشق چیزی بکاهد، به اسطوره‌پردازی می‌گراید و سرشت عشق را متفاوت با شاعر پیشین در وجود اسطوره

منعکس می‌کند. از این‌رو است که احمد شاملو، در وجود «آیدا» اسطوره‌ای می‌سازد و در آینهٔ عشق او، مفهوم عشق را بازتابی اسطوره‌ای می‌کند و نیما در وجود «ققنوس»، مفهومی اجتماعی را بازمی‌تاباند:

و چشمانت راز آتش است / و عشقت پیروزی آدمی است / هنگامی که به جنگ
تقدیر می‌شتابد / و آغوش / و اندک جایی برای زیستن / اندک جایی برای مردن / و
گریز از شهر / که با هزار انگشت / به وقاحت / پاکی آسمان را منهدم می‌کند / کوه با
نخستین سنگ‌ها آغاز می‌شود / و انسان با نخستین درد / در من زندانی ستمگری
بود / که به آواز زنجیرش خونمی‌کرد / من با نخستین نگاه تو آغاز شدم.

می‌توان سرچشمه‌های شعر معاصر حماسی را از یک‌سو در شعر کهن حماسی، مانند شاهنامهٔ فردوسی، اسکندرنامهٔ نظامی، گرشاسپ‌نامهٔ اسدی طوسی و گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی طوسی یافت و از سوی دیگر، در شعر دورهٔ مشروطیت و شاعرانی مانند نسیم شمال، ادیب‌الممالک فراهانی، بهار و تا اندازه‌ای در شعر عشقی، لاهوتی و... در عین حال، شعر حماسی امروز برخلاف شعر کلاسیک حماسی بیشتر درون‌مایهٔ اجتماعی، فلسفی و روشنفکری دارد و دارای پیام اجتماعی و سیاسی است. در این شعر، فردیت چندان جایی ندارد و جنبهٔ اجتماعی شعر پررنگ‌تر می‌شود. آغازگر این نوع شعر نیما یوشیج بود که به همت و پشتکار او این سبک از سال ۱۳۱۶ ش. شکل گرفت. جنبهٔ اجتماعی شعر نو حماسی همان چیزی بود که نیما می‌کوشید به آن دست یابد.

این‌گونه شعر معاصر حماسی، از تبلیغات و فریادهای کاذب و رفتارهای ژورنالیستی به دور است و از نوعی مسئولیت اجتماعی سرچشمه می‌گیرد و چون از یک‌سو فضای حماسی شعر ایجاب می‌کند که عمدتاً دارای زیرساخت‌های سنتی باشد و از سوی دیگر، بنا به دلایل سیاسی امکان طرح مضامین حماسی در چارچوب مفاهیم نو وجود نداشت، از این‌رو در شعر نو حماسی، مسائل روز به‌صراحت چندان مطرح نبوده و شاعر به‌گونه‌ای غیرمستقیم کوشیده است مضامین حماسی را با مسائل معاصر خود پیوند بزند.

زبان شعر معاصر حماسی همانند شعر سنتی حماسی، زبانی است پرجنب و جوش و

هیجان‌انگیز برای دور کردن مردم از رخوت، خواب‌زدگی، برانگیختن احساسات و توصیف عناصر سلحشوری، با این تفاوت که شعر حماسی گذشته در عرصه سنت‌های پیشین قابل توصیف و تبیین است و شعر نو حماسی در عرصه نوآوری‌های معاصر و دنیای جدید. بنیانگذار شعر نو حماسی، نیما، بر این باور بود که شعر باید با مسائل اجتماعی و زندگی ارتباط داشته باشد و این ارتباط و تمایل به زندگی مردم است که اساس شعر اجتماعی و حماسی نو را پدید می‌آورد. بر این اساس، نیما یوشیج در شعر نو حماسی و اجتماعی، مسئولیت و درک اجتماعی را به شعر نزدیک می‌کند، بدون آنکه در این عرصه به رهبری سیاسی و اجتماعی تبدیل شود و از شاعر بودن فاصله گیرد.

به جز نیما یوشیج، شاعران دیگری نیز به سرودن شعر حماسی، با مضامین جدید که با مسائل اجتماعی و زندگی روزمره در ارتباط است. روی آوردند که از آن میان می‌توان به منوچهر شیبانی، اسماعیل شاهرودی، سیاوش کسرایی، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، منوچهر آتشی، محمدرضا شفیعی کدکنی، اسماعیل خویی و... اشاره کرد.

منوچهر شیبانی: شاعری حماسه‌سرا است که شعر او از نظر زبان و نیز از نظر درون‌مایه از شعر تعزلی به دور است. او می‌کوشد از راه بازآفرینی اسطوره‌های گذشته ایرانی، با یاری عناصر اجتماعی جدید و سنت‌های رایج در روزگار خود، توصیفات داستانی و نمایشی را در چهارچوب مفاهیم اسطوره‌ای و اجتماعی بیان کند. شیبانی در کاربرد اسطوره، چندان به درون‌مایه نمی‌پردازد و بیشتر به توصیف صحنه‌های اسطوره‌ای روی می‌آورد و در لایه‌های سطحی اسطوره می‌ماند (زرین‌کوب، ۱۳۵۸: ۱۲۷). از این‌رو زبان توصیفی شیبانی در بیان روایت‌های اسطوره‌ای و حماسی و کاربرد عناصر توصیفی غیرتعزلی و ترکیبات و واژه‌های حماسی و مطمئن، توانا است.

بجنبید میغ / خروشید رعد / درخشید برقی به‌مانند تیر / عقاب دلیر / بیفتاد از
آسمان‌ها به زیر / جبین پر ز چین و دژم کوهسار / چنان گرده ببر بر آن نگار /
نشیبش یکی دره هولناک / دمان همچنان ازدها در مفاک.

اسماعیل شاهرودی: وی با سرودن «آخرین نبرد»، شعر خود را به عرصه‌های

حماسی و اجتماعی نزدیک کرد. او در شعر خود به مسائل سیاسی و اجتماعی توجهی گسترده دارد. شعر او که در آغاز تحت تأثیر نیما بود، به تدریج استقلال زبانی پیدا می‌کند و خشونت، جنب و جوش و قدرت زبان حماسه را می‌یابد؛ منظومه‌های تلاش، مردی از زمین و ای نعره در چهارچوب زبان حماسی و اجتماعی جای می‌گیرند.

سیاوش کسرائی: وی یکی از شاعران حماسه‌پرداز معاصر است. از ویژگی‌های جذاب شعر او، توجه به نیازمندی‌ها و ضرورت‌های زمانه خود و گرایش شعرش به مسائل سیاسی و اجتماعی متفاوت با جریان رایج زمانه است. سیاوش کسرائی، شاعری است که عمدتاً او را با شعر معروف «آرش کمانگیر» می‌شناسند. این شعر که آکنده از مفاهیم امیدواری است در زمانی سروده شد که یأس و ناامیدی ناشی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بر بیشتر روشنفکران آن روزگار سایه انداخته بود.

آرش کمانگیر، منظومه‌ای بلند است با زبانی روایی، درباره اسطوره آرش:

برف می‌بارد به روی خار و خارا سنگ / آنک آنک کلبه‌ای روشن / قصه می‌گوید برای
 بچه‌های خود عمو نوروز: / «زندگی زیباست» / گفته و ناگفته، ای بس نکته‌ها که
 اینجاست / آسمان باز / آفتاب زر / باغ‌های گل / دشت‌های بی‌در و پیکر / سر برون آوردن
 گل از درون برف، / تاب نرم رقص ماهی در بلور آب، / بوی عطر خاک باران خورده در
 کهسار / خواب گندم‌زارها از چشمه مهتاب، / آمدن، رفتن، / عشق ورزیدن، ...
 آری آری زندگی زیباست، / زندگی آتشگهی دیرینه پابرجاست، / گر بیفروزش رقص
 شعله‌اش در هر کران پیدااست / ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست / زندگانی
 شعله می‌خواهد / صدا در داد عمو نوروز / شعله‌ها را هیمة باید روشنی افروز.

منظومه آرش کمانگیر شعری است حماسی که شاعر با بهره‌گیری از درون‌مایه‌ای حماسی و اسطوره‌ای و واژه‌هایی که بیانگر این درون‌مایه است کوشیده است شعری حماسی بیافریند، اما زبان آرش کمانگیر مانع از آن است که این شعر به فضای حماسی

بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر معاصر ۱۵۷

نزدیک شود. زبان این شعر به حوزه غنایی نزدیک‌تر است تا حماسه، و لحن توفنده، استوار، پرشور و شکوهمند حماسه بر آن سایه نینداخته است. سیاوش کسرایی در منظومه دیگر خود با نام خون سیاوش با بهره‌گیری از زبانی روان و کاربرد صور خیال متنوع و لحنی پرشورتر، از عناصر شعری گوناگون‌تر در بیان درون‌مایه‌ای حماسی کامیاب‌تر است:

ماه، غمناک

راه، نمناک

ماهی قرمز افتاده بر خاک

در مجموع درون‌مایه سیاسی و اجتماعی شعر سیاوش کسرایی در زمینه‌ای حماسی و اسطوره‌ای شکل گرفته و لحنی که بیانگر شور شکوهمند اسطوره‌ای است از شعر او شنیده می‌شود:

با آن همه سلاح

با آن همه ستوه

با آن همه گلوله که بر پیکر تو ریخت

ارنستوا!

این بار هم دروغ درآمد هلاک تو (ویشنامی دیگر، مجموعه «خانگی»)

در منظومه به سرخی آتش به طعم دود، درون‌مایه‌های سیاسی و اجتماعی در شعر سیاوش کسرایی پررنگ‌تر می‌شود و به همان نسبت لحن حماسی در شعر او کم‌رنگ:

ای واژه خجسته آزادی

با این همه خطا

با این همه شکست که ماراست

آیا به عمر من تو تولد خواهی یافت (به سرخی آتش به طعم دود)؟

هر اندازه شعر کسرایی به حوزه سیاسی و اجتماعی نزدیک‌تر شد و در خدمت ایدئولوژی خاصی قرار گرفت، شعر او از لحن حماسی و اسطوره‌ای دور و هرچه بیشتر آسیب‌پذیر شد.

احمد شاملو: وی در عرصهٔ بازآفرینی اسطوره‌ها از توانمندترین شاعران معاصر است. یکی از مهم‌ترین عناصر سازندهٔ تصویرها در شعر، اسطوره‌ها و عناصر داستانی با مفاهیم تاریخی، دینی، سیاسی و اجتماعی وی است. دریافت نمادین و استعاری شاملو از داستان‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌ها، به یاری قدرت تخیل او در پیوند با مفاهیم و رویدادهای اجتماعی و زمینهٔ روحی و عاطفی‌اش شکل گرفت. بخشی از این عناصر داستانی با رنگ دینی و مذهبی به سرگذشت حضرت مسیح (ع) وابسته‌اند. در این سرگذشت، نام‌های مسیح، مریم، یهودا، تپهٔ جُل جُتا (محلّی در خارج بیت‌المقدس که عیسی در آنجا مصلوب شد)، صلیب، تاج خار و... به چشم می‌خورد (← پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۲۸۲).

او کوشیده است این عناصر را از مصداق‌های عینی دینی و مذهبی آیین مسیحیت به مفاهیم و باورهای اسطوره‌ای پیوند دهد و به گونه‌ای مناسب از توانمندی‌های این عناصر در بیان اندیشه‌ها و عواطف خود بهره‌گیری کند. او در شعر «مرگ ناصری» از مجموعهٔ فتنوس در باران می‌کوشد با بهره‌گیری از سرگذشت مسیح و مصلوب‌شدن او، تصویرها را با کاربرد مفاهیم کنایی و استعاری به اوضاع و احوال جامعهٔ روزگار شاعر پیوند دهد و مفاهیم اسطوره‌ای دینی را با مفاهیم عینی و ملموس جامعهٔ امروزی درآمیزد:

در بستری حقیر، امیدی به جهان آمده است

ای با کرگان اورشلیم! راه بیت‌الحم کجاست؟

و زائران خسته، سرودگویان از دروازهٔ بیت‌الحم می‌گذرند

و در جُل جُتای چشم به راه، جوانهٔ کاج، در انتظار

آن که به هیئت صلیبی درآید، در خاموشی شتاب

خویش، به جانب آسمان تهی قد می‌کشد

عیسا بر صلیبی بیهوده مرده است

و کاج سرفراز صلیب چنان پربار است

که مریم سوگوار / عیسای مصلوبش را باز نمی‌شناسد (باغ آینه، «مرثیه»)

شد آن زمان که بر مسیح مصلوب خویش به مویه می‌نشستید

که اکنون / هر زن / مریمی است / و هر مریم را / عیسای بر صلیب است
(آیاء، درخت و...)

یکی دیگر از عناصر داستانی که در شعر شاملو نمودی اسطوره‌ای می‌یابد «هابیل و قابیل» است:

تو بی‌خیال و بی‌خبری / و هابیل - برادر خون تو - / راه / بر تو می‌بندد / از چار جانب / به
خون تو (قفتوس در باران)

از دیگر اسطوره‌ها و عناصر اسطوره‌ای که در شعر احمد شاملو به کار رفته است می‌توان
به این موارد اشاره کرد (به نقل از: پورتنامداریان، ۱۳۸۱: ۲۸۹-۲۸۷):

هوای تازه: هرکول، بودا و نیروانا، اسکندر و ظلمات.

آیاء در آینه: اسرافیل، آدم ابوالبشر.

آیاء، درخت، خنجر و خاطر: نیروانا و بودا، بودا.

قفتوس در باران: نوح.

ابراهیم در آتش: ایوب، خضر، اسفندیار، خون سیاوش، آشیل.

دشنه در دیس: اسفندیار.

مهدی اخوان ثالث: وی بر این باور بود که فرهنگ و تمدن ایرانی، دربرگیرنده نیازهای
جامعه امروز ایران است و اسطوره‌ها و تلمیحات غیرایرانی چندان جایی ندارد. شعر او
رنگی ایرانی دارد و با گرایش به اساطیر، ویژگی‌های زندگی ایرانی را بیان می‌کند. به
همین سبب است که در اشعارش عشق به ایران و ایرانی بودن بارز و آشکار است. او با این
پیوند روحی با گذشتهٔ نسل، گویی می‌خواهد به - آنگاه - به سوی برهمنش برود. در
نوری ایران اسطوره‌ای را دارد، عشق و ایمان به ایران، که دو کیشی هم می‌شود.
نیست رطلی در ایران سنجد این، پیمان‌های همی.

آن زمان که روزگار خود و ایران را گرفتار واقعیاتی تلخ می‌بیند، «باغ من» را می‌سراید (۱۳۳۵) که هم بی‌برگی باغ را نمایان سازد و هم زیبایی‌هایش را نشان دهد:

باغ بی‌برگی که می‌گوید که زیبا نیست؟ / داستان از میوه‌های سر به گردون‌سای اینک
خفته در تابوت پست خاک می‌گوید / باغ بی‌برگی / خنده‌اش خونی است اشک‌آمیز /
جاودان بر اسب یال‌افشان زردش می‌چمد در آن / پادشاه فصل‌ها، پاییز /...

کاربرد زبان حماسی و اسطوره در شعر اخوان ثالث، درحقیقت فریاد و خروشی است در برابر زمانه پراشوب، و بازتابنده نفرت او از وضعیت آشفته روزگار است. در شعر اخوان، زبان فاخر و پروقار متداول در حماسه و اسطوره چندان جایی ندارد و او از زبانی پرفخامت و استوار با زیرساختی اجتماعی بهره می‌گیرد. نمونه بارز چنین شعرهایی که لحنی حماسی، اسطوره‌ای و فاخر بر آن حاکم است، شعر «زمستان» است. اخوان در این شعر با کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌هایی کهن و عناصر باستان‌گرا، زبانی حماسی پدید می‌آورد:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است / کسی سر بر نیارد کرد
پاسخ‌گفتن و دیدار یاران را / نگه جز پیش پا را دید، نتواند، / که ره تاریک و لغزان است /
و گر دست محبت سوی کس یازی، / به اکراه آورد دست از بغل بیرون، / که سرما سخت
سوزان است (زمستان).

در همین مجموعه، شعر «چاووشی» بیش از دیگر شعرها رنگ و بوی حماسی دارد و به‌خوبی بیانگر وضعیت اندوهناک سال‌های پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. کاربرد واژه‌های کهن و حماسه‌گونه و باستان‌گرایی گسترده شعر، باعث شده است این منظومه در میان دیگر شعرهای اخوان بارز شود:

سه ره پیدااست: / نوشته بر سر هر یک به سنگ اندر، / حدیثی کش نمی‌خوانی بر آن
دیگر. / نخستین: راه نوش و راحت و شادی، / به ننگ آغشته، اما رو به شهر و باغ و
آبادی، / دو دیگر: راه نیمش ننگ، نیمش نام، / اگر سر بر کنی غوغا، و گردم درکشی آرام. /
سه دیگر: راه بی‌برگشت، بی‌فرجام (زمستان).

بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر معاصر ۱۶۱

شعر آخر شاهنامه با لحنی حماسی، استوار و فخیم که به‌عمد واژه «شاهنامه» در آن آمده است تا ساختار و فضای حماسی را هرچه بیشتر بازتاباند، بارز و برجسته است. واژه‌ها و ترکیب‌هایی مانند «رام چنگ چنگی شوریده‌رنگ»، «هان»، «کج‌آیین قرن دیوانه»، «قلاع سهمگین و سخت و ستوار»، «دژ آیین قرن پرآشوب» زبان حماسی اخوان را نشان می‌دهد (← میزبان، ۱۳۸۲: ۳۸).

هان، کجاست / پایتخت این کج‌آیین قرن دیوانه؟ / با شبان روشنش چون روز، /
روزهای تنگ و تارش، چون شب اندر قمر افسانه. / با قلاع سهمگین سخت و
ستوارش، / با لثیمانه تبسم‌کردن دروازه‌هایش، سرد و بیگانه. / هان، کجاست؟ /
پایتخت این دژآیین قرن پرآشوب / قرن شکلک چهر. / بر گذشته از مدار چاه، / لیک
بس دور از قرار مهر... (آخر شاهنامه).

در مجموعه از این اوستا با لحن و زبانی حماسی و اسطوره‌ای، ساخته و استوار روبه‌رو می‌شویم که اقتدار و توانایی سخنوری اخوان ثالث را به‌ویژه در بیانی فاخر و حماسی به‌خوبی نشان می‌دهد. (← حقوقی، ۱۳۷۱: ۱۴۴)

گفت راوی: / بشنواما زان دلیر شیرگیر پهنه نورد، / گردگردان گرد، / مرد مردان مرد، / که
به خود جنبید و گرد از شانه‌ها افشاند، / چشم بردراند و طرف سبلتان جنباند، / روبه سوی
خلوت خاموش غرش کرد، غضبان گفت: / «هان! / خانه‌زادان! چاکران خاص! / طرفه
خرجین گهریفت سلیحم را فراز آرید» (از این اوستا).

شاعر از زبان شهریار سنگستان، در برابر ستمی که بر او و سرزمینش رفته است، فریاد
برمی‌آورد و با واژه‌ها و لحنی حماسی و انتخاب هجاهای کوتاه و تک‌ضربی و تند و
ضربی شدن آهنگ شعر، خشم و نفرت خود را نشان می‌دهد:

و او مانند سردار دلیری نعره زد بر شهر: / «دلیران من! ای شیران / زنان! مردان! جوانان!
کودکان! پیران» / و بسیاری دلیرانه سخن‌ها گفت، اما پاسخی نشنفت (همان).

در مجموعه آخر شاهنامه، بیان حماسی به اوج می‌رسد:

ما / فاتحان شهرهای رفته بر بادیم، / راویان قصه‌های رفته از یادیم / کس به چیزی، یا
 پشیزی، برنگیرد سکه‌ها مان را / گویی از شاهی است بیگانه. / یا زمیری دودمانش
 منقرض گشته / گاهگه بیدار می‌خواهیم شد زین خواب جادویی / همچو خواب همگنان
 غار / چشم می‌مالیم و می‌گوییم: آنک طرفه قصر زرنگار صبح شیرین کار / ایک بی‌مرگ
 است دقیانوس / وای، وای، افسوس! (آخر شاهنامه).

در شعرهایی مانند «مرد و مرکب»، «آنگاه پس از تندر»، «قصه شهر سنگستان» و
 «شوش»، زبان حماسی و فاخر اسطوره‌ای مهدی اخوان ثالث آشکار است. شاعر در
 «شوش» با کاربرد واژه‌ها و ترکیباتی مانند «ابر شهر»، «دژ ویرانه تاریخ»، «هزار اشکوب»،
 «درنوردیدن»، «طومار»، «سلاسل»، «هزاره‌ها و بیورها» و... به گذشته پرافتخار ایران
 اشاره می‌کند و با دیدن ویرانه‌های شهر شوش که روزگاری شهری بزرگ، شکوهمند و
 باجلال و هیبت خاکی و افلاکی بوده است، بر شکوه گذشته افسوس می‌خورد:

شوش را دیدم / این ابرشهر، این فراز فاخر، این گل‌میخ، / این فسیل فخر فرسوده / این دژ
 ویرانه تاریخ... / آه دیگر بس / شوش را دیدم، / دیدنی اما چه دیدن، وای!... / بر خراب
 این ابرشهر شگفت‌انگیز / بر مزار آن شکوه و شوکت دیرین / ما پریشان نسل غمگین را /
 بر سر اطلال این مسکین خراب‌آباد / فخر باید کرد، یا ندبه / شوق باید داشت، یا فریاد؟
 («شعر زمان ما»، برگزیده اشعار اخوان، ص ۳۳۸-۳۳۴).

کتابنامه

- الیاده، میرچا، ۱۳۶۲. چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلیل ستاری، تهران: قوس.
 بیهار، مهرداد، ۱۳۷۳. جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: انتشارات فکر روز.
 بورنامداریان، تقی، ۱۳۸۱. سفر در به (تأملی در شعر احمد شاملو)، تهران: انتشارات نگاه.
 حتوفی، محمد، ۱۳۹۱. برگزیده اشعار و در جستجوی شعر و ادب در سده اخیر، تهران: نشر
 زمین نوب، حمید، ۱۳۵۸. چشم‌انداز شعر نو فارسی، تهران: انتشارات قوس.
 زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۹. در قلمرو وجدان، تهران: انتشارات علمی.

بررسی تطبیقی بازآفرینی اسطوره‌ها در شعر معاصر ۱۶۳

گورین، ویلفرد. ال. و دیگران. ۱۳۷۰. راهنمای رویکردهای نقد ادبی. ترجمه زهرا میهن‌خواه. تهران: انتشارات اطلاعات.

میزبان، جواد. ۱۳۸۲. از زلال آب و آینه (تأملی در شعر اخوان ثالث). مشهد: انتشارات پایه.